

## پیک راستان

ای پیک راستان خبر سرو ما بگو

دکتر ابراهیم رنجبر

دانشگاه محقق اردبیلی

چه نیکوست که این نکته ناب سرلوحه این نوشته باشد: «امید که به انسانیت معتقد باشیم و درد عشق کارسازمان گردد که مجموعه کاینات بدان برپا است و جهان بی وجود آن ارزشی ندارد»<sup>۱</sup>

این نکته، زمزمه ضمیر زنده دلی است که این یادداشت ذکری است از نام بلند او، یعنی جناب دکتر محمدرضا راشد محصل، بزرگ‌مردی از دیار آفتاب سوزان و سرحلقه پاس‌داران ارزش‌ها و ارج‌گذاران عزت و آزادگی. اوصاف شریف آن استاد عاشق فرزانه خال رخ آدمی است و خود سرو سرفراز بوستان عشق. جناب دکتر راشد در دل عشق به آدمی، عشق ایران و در قلب عشق ایران، عشق خراسان دارد چون چراغدانی نورافشان که در آن سراجی و زجاجی عالم‌آرای، آسمان و زمین و جان را به نور عشق می‌آریند. با نشر این یادداشت درخت آرزوی این حقیر بر بار می‌نشیند که از مدت‌ها پیش غم بازگویی یاد نیک‌مردی در دل داشت که چون او کم باشد. بدین دست‌آویز مبارک، این بنده گستاخانه می‌خواهد از بوستان الوان یاد آن مرد خراسانی ره‌آوردی تقدیم کند.

---

۱- راشد محصل، محمدرضا، «عشق و اعتقاد در مخزن الاسرار نظامی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۸۸-۸۹، بهار و تابستان ۱۳۶۹.

مهر ۱۳۶۴ در دانشگاه تبریز در کلاس درس رودکی و منوچهری و فرخی و کسایی، آقای دکتر راشد را دیدم. از دخترهایی که تدوین کرده بود، تدریس می‌فرمود. هرگز بدون یادداشت‌های قبلی به کلاس نمی‌آمد. یادداشت‌ها اغلب امثال و شواهدی بودند که برای تأیید یا گسترش معانی برخی واژگان اشعار مذکور، از اشعار شاعران دیگر استخراج شده بودند. با وجود این که استادان فاضل و نامداری در دانشکده ادبیات تبریز به تدریس و تحقیق اشتغال داشتند، هیچ کدام با یادداشت‌هایی از گونه یادداشت‌های جناب دکتر راشد، به کلاس نمی‌آمد. بدین دلیل این امر برای ما قابل توجه بود، هر چند مفهوم و اهمیت آن برای ما جوانان خام روشن نبود اما هر چه بود، محل توجه بود.

نیم‌سال دوم همان سال در درس رستم و سهراب از محضر استاد فیض یافتیم. این درس جاذبه‌ای داشت از آن گونه که احساس چیزی جدید یاد ذوقی کهن را در دل زنده کند و آدمی را با کششی ناملموس بدان سوی بکشد و این کشش مرموز برای ما از ذوق دروس قبلی استاد ایجاد شده بود و هر چه بیش‌تر در محضرش بودیم، شیفته‌تر می‌شدیم. برای درس شاهنامه، مقدمه‌ای به قلم استاد دریافت کردیم در شأن شاهنامه و فردوسی که سراپا مغز و نکته بود و درس انسانیت و وطن‌پرستی. البته حشمت و حرمتی را که چون هاله‌ای وجود استاد را فرا گرفته و پاک برخاسته از فضل و مهر و منش والای فطری و طبیعی او بود، بر مجموعه شخصیت انسانی - علمی و بر علل جاذبه‌های درس وی باید افزود: با وجود فضل محیط و ستایش‌برانگیزی که داشت (و همان در برخی از علمای بی‌ظرفیت موجب کبر و نخوت وی و باعث نفرت اطرافیان می‌شود)، نوعی حجب و تواضع لطیف و دوست‌داشتنی و در عین حال حشمت‌آفرین در مجموعه شخصیت و رفتارهای استاد بود که تمام دانش‌جویان کلاس از صمیم قلب او را دوست می‌داشتند و یاد و نامش را محترم می‌شمردند و به او لقب مرد خراسانی داده بودند. هرگز از یاد بنده نمی‌رود که از همین مرد برای تهیه فرهنگ فارسی شش جلدی مرحوم محمد معین راهنمایی خواست. با کمال تعجب دید که نتیجه آن درخواست این بود که علاوه بر بنده به چار نفر دیگر از هم‌کلاسان، بی‌آن که درخواستی کرده باشند، به هر کس، یک دوره از فرهنگ مذکور را آورده بودند بدون این که وسیله نقلیه‌ای در اختیار داشته باشند. به اعتقاد بنده، این کرم بی‌منت حاصل همان عشقی است که ذکر آن در آغاز این نوشته آمد.

شومی طویس در وجود کدام یک از ماها بود، نمی‌دانم، که ناگهان با غیبت آن مرد خراسانی مواجه شدیم و دانشکده ادبیات تبریز از حلیه فضل وی عاقل گشت.

بنده مهر ۱۳۶۹ برای ادامه تحصیل در دوره کارشناسی ارشد وارد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد شد. در همان روزهای اول چشم حقیر به جمال مرد خراسانی روشن شد. در نخستین دیدار گویا تشنه سالیان به آب رسید. بی تأمل با یک جست جنون‌آمیز قصد دست‌بوسی داشت اما کرم مرد دگرسان بود. بی تأمل نشانی و نمره تلفن منزل خود را داد و تأکید فرمود که بدون هیچ پروا و حشمتی، برای هر کار لازم و غیرلازمی در آن را ملتزم باشد. از الطاف کریمانه چشم می‌پوشم. بنده برای راهنمایی پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود، افتخار شاگردی و استشارت استاد زنده‌یاد، جناب آقای دکتر انزایی‌نژاد را داشت اما در همان دو سه ماه اول کار پایان‌نامه، استاد راهنما راه دیار ترکمنستان در پیش گرفته، باقی و عمده کار را به لطف و کرم مرد خراسانی سپردند. بنده، هر یادداشت و نوشته‌ای را که برای مطالعه و اصلاح خدمت آن بزرگوار تقدیم می‌کرد - خواه یک برگ و خواه صد برگ - فردای همان روز با انبوه یادداشت‌ها، اصلاحات و ذکر و معرفی منابع جدید پس می‌گرفت. جدیت و پشتکار - که بنده همه را منبعث از کرم و مهربانی و بنده‌نوازی آن بزرگوار می‌دانست و می‌داند - وسعت اطلاعات، دقت نظر و حضور ذهن تحسین‌برانگیز استاد هر روز بر درجات حیرت و ارادت بنده می‌افزود. بنده، هنوز عرق آن شرمندگی و خجالت‌زدگی را بر پیشانی جان خود دارد که آن مرد خراسانی فرزند خردسالش را در بغل می‌گرفت و در کتابخانه پربار شخصی خود برای حقیر دنبال منابع می‌گشت و منابعی را که در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی یافته نمی‌آمد، از گنجینه کتابخانه خود در اختیار بنده می‌نهاد. زهی تواضع و کرم و دانش و عشق!

بنده در دوره مطالعه برای رساله دکتری نیز که مربوط به چند رمان رالیستی معاصر بود، هرگاه پرسشی را به محضرشان برد، او را صاحب اندیشه و نظر در ادب معاصر و واقف بر نکته‌های ناب و بدیع در این زمینه‌ها دید و چون طفل ابجدخوان در مکتب پرفیض وی، خود را فقیر و عاجز و بی‌ظرفیت یافت. یعنی بدون تردید می‌توان این مرد را در انواع ادب متقدم و معاصر جامع‌الاطراف دانست و از محضر او بهره‌ها گرفت. چنان که هرگاه از «شاهنامه» سخن گوید، گویی که تمام عمر صرف تحقیق و مطالعه در زمینه

حماسه و شاهنامه کرده است و در زمینهٔ مثنوی و حافظ و سعدی و خاقانی و نظامی و ... نیز همین‌طور. دربارهٔ ادب معاصر دست کمی از موارد مذکور ندارد. علاوه بر این‌ها باید افزود که به تاریخ قدیم و معاصر با جزئیات کامل، اشراف تمام دارد اما تواضع و وقار انسانیش که یکی از نشانه‌های عظمت روحی آدمی است، وی را از خودنمایی‌ها و ادعاها و خویشتن‌ستایی‌هایی که دست‌آویز بسیاری از کم‌مایگان پرادعا و ردگم‌کن است، بازداشته و بوستانی فراخ و بی‌خزان و بی‌انتهای الوان و زیبا پشت دروازهٔ تواضع و بزرگواری وی پنهان و حتی می‌توان گفت گم‌گشته است یا به عبارت دیگر نور تواضع و کرشم شمس علمش را از نظرها پنهان داشته است.

بنده در این مدت بسیار اندک و حتی ناچیز که این مرد را از دیدگاه یک دانشجو نگریسته است نه از دیدگاه اکفا به اکفا یا از دیدگاه یک مرید به مراد، بدین نتیجه رسیده است که میان پندار و گفتار و کردار نیک این مرد تناسب و تطابق و امتزاج و رابطهٔ علیّ شگفت‌آوری وجود دارد چنان که نمونه‌های مشابه آن را در میان مردمان عصر به ندرت می‌توان یافت و تمام آن‌ها از عشقی سرچشمه می‌گیرند که وجود وی را در برگرفته است چنان که نور و آتش، وجود شمس را. بی‌جهت نیست که وقتی که بسیاری از آشنایان و میراث‌خواران آثار ادبی در این میراث‌ها در پی جلوه‌های طبیعت می‌گردند تا دفتری را سیاه کنند و امتیازاتی را برای طی مدارج دانشگاهی فراهم آورند، این مرد بدون نیاز بدین مدارج و بی‌آن که شائبهٔ بیم و امیدی در میان باشد، به سائقهٔ عشق و اشتیاقی که به عزت و آزادگی و انسانیت دارد، در پی جلوه‌های انسانیت و نظام‌های والای ارزش‌های ارجمند مانند عشق و اعتقاد و عزت و آزادگی و رهایی و حکمت می‌گردد. اگر این مرد هیچ نمی‌گفت و نمی‌نوشت، صرف این که با چنین فضل و فضیلتی که دارد - و بهره‌ای از امثال این فضیلت در دست فرصت‌طلبان و اکثر ابنای روزگار سرمایهٔ کسب جاه و مال‌های افسانه‌ای شده است - کرانه‌ای گرفته است و چون درویشان پاک‌باز آزادی و آزادگی و سرفرازی را شعار و دثار خود ساخته و پاس آن‌ها را می‌دارد و با چراغ حکمت فارغ از سود و زیان عالم، در پی گوهر شب‌افروز انسان می‌گردد، و بر دیو و دد می‌بخشاید، همین شیوهٔ زیست پرافتخار که به اعتبار قدما حکمت عملی است، از هر حکمت و دانش نظری فراتر و مؤثرتر و به الگوپذیری بایسته‌تر و شایسته‌تر است. شگفت‌آور نیست اگر سخن صاحب چنین حیاتی سراسر حکمت و فضل و نور باشد. ممکن است

دست باز داشتن از جاذبه‌های دنیوی برای آدمی - بر اثر ریاضت و تزکیهٔ نفس - چندان دور از دست‌رس نباشد اما پشت پا زدن به نام و ننگ و ترک‌پسند و ناپسند خلق گفتن، کاری آسان نیست چنان که خواجهٔ کاینات اذعان دارد که آخرین شوقی که از سر پاکان امتش می‌افتد، شوق سروری و حب ریاست است. این مرد از اسباب نام دیگران ننگ دارد و در علل ننگ دیگران نام می‌جوید. بدین جهت دگرسان می‌زید و می‌اندیشد و در پی دگر اندیشان می‌گردد و به همین دلیل نوشته‌ها و گفته‌هایش بر دل خواننده و شنونده می‌نشیند و تأثیر می‌گذارد.

جناب دکتر محمدرضا راشد محصل، انسانی است والا، عاشق، معتقد و جوانمرد؛ دردی دارد بزرگ؛ درد او مرگ عشق و اعتقاد و فتوت و آزادی است. بدون تردید می‌توانیم او را در زمرهٔ عاشقانی محقق چون مولوی، نظامی، حافظ و شمس تبریزی بدانیم. محل استناد این معنی حیات جوانمردانهٔ او است و این آفتاب برای دلالت خود کافی است.

نکتهٔ آخر اینکه سخن او از غنا بر می‌خیزد نه از بیم و امید، و از صبر و ثبات در برابر جور و جفا حکایت می‌کند نه تسلیم در پیش خشم و شهوت، و در عین حال بسیار کمتر از آن چه می‌داند، می‌نویسد.